



مصاحبه آقای امیدوار- کل صحبتها

17 خرداد 1391

عیسی و عبدالله امیدوار، حدود 60 سال پیش سفر پرماجرایی را به دور جهان آغاز کردند. این سفر ده سال به طول انجامید و یکی از دستاوردهای آن موسیقی ملل است که توسط این دو برادر از موسیقی محلی مردمان بسیاری از سرزمینها تهیه شد. با هجوم بیرحمانه تکنولوژی بسیاری از آداب و رسوم این مردمان در زمان ما دیگر وجود ندارند. تکنولوژی با سرعت از کشورهای متمدن روانه سرزمینهای بکر و دست نخورده گشت. پوشاک، گفتار، رفتار، آداب، سنن و موسیقی ملل را تغییر داد. جامعه جهانی همواره باید سپاسگزار کسانی چون برادران امیدوار باشد که سالهای طلایی عمر خود را صرف پژوهش و گردآوری چنین میراث کهنی از سراسر این جهان پهناور کرده اند.

موضوع این شماره مجله، میراث جهانی مرا بر آن داشت تا مصاحبه- ای با آقای عیسی امیدوار پژوهشگر و جهانگرد ایرانی ترتیب دهم. موضوعی که برای این مصاحبه در نظر گرفتم میراث موسیقی است.

قبل از مصاحبه چکیده‌ای از داستان سفر و انگیزه‌های سفر ایشان را می‌خوانید:

سفرهای ماجراجویانه، شگفت‌انگیز و اکتشافی برادران امیدوار، رویدادی بزرگ در تاریخ جهان شناخته شده و این دو برادر در شمار سیاحان جهان قرار دارند. ده سال سفرهای تحقیقاتی و پژوهشی این دو برادر جستجوگر ایرانی نه تنها در قرن نوزدهم میلادی در جهان، بلکه در تاریخ بی‌سابقه بوده و شاید چنین رویدادی در آینده نیز تکرار نخواهد شد.

این دو برادر پرشور در سال 1333 با همتی پولادین عزم کردند تا جهان را با تمامی پیچیدگی‌هایش بکاوند. در آن دوران که امکانات سفر قابل مقایسه با جهان امروز نبوده آنها به منظور آشنائی با کوره‌راه‌های سرزمین‌ها، سفر خود را به‌وسیله دو موتورسیکلت از تهران به‌سوی مشرق زمین آغاز کردند. در این ماجراجویی منحصربه‌فرد در تاریخ جهان برادران امیدوار تجارب بسیاری کسب کردند؛ از صحراهای سوزان شمال آفریقا تا جنگل‌های آمازون، قطب شمال و زندگی با خانواده‌های اسکیمو در دشوارترین شرایط جوی. در سال 1345 در سفر پرحادثه دیگری اولین افراد آسیایی بودند که به ششمین قاره سرسخت جهان، قطب جنوب رفتند، همچنین قاره اقیانوسیه و سراسر خشکی‌های سیاره زمین را درنوردیدند و زندگی با ابتدایی‌ترین انسان‌های خطرناک جهان را تجربه کردند و در سخت‌ترین شرایط اقلیمی به تحقیق و مطالعه پرداختند. برادران امیدوار با اندوخته‌ای از تجربیات اقدام به یک سفر دیگر نمودند، سفر به جزایری پراکنده در آب‌های اقیانوس کبیر جنوبی.

نخستین سفر این دو برادر هفت سال به طول انجامید و در سال 1340 به میهن بازگشتند اما بیش از سه ماه نگذشت که بار دیگر جذابیت‌های این سیاره آنان را به سفر دیگری رهنمون ساخت. در این مرحله به وسیله اتومبیل سیتروئن از طریق کویت و عربستان سعودی رهسپار قاره آفریقا شدند و بار دیگر سه سال به اکتشاف و جستجو پرداختند.

ره آورد سفرهای این برادران به صورت سفرنامه و فیلمی مستند در دسترس عموم می‌باشد و هزاران عکس مستند، اشیا و لوازم مربوط به زندگی قبایل و اقوام گوناگون در موزه برادران امیدوار واقع در مجموعه فرهنگی تاریخی سعدآباد بر عظمت و گستردگی تحقیقات برادران امیدوار گواهی می‌دهد.

- چه طور شد که موتورسیکلت را برای وسیله این سفر انتخاب کردید؟

سفر ما یک سفر تحقیقی بود. ما فقط انسان‌های ماجراجویی نبودیم که قصد داشته باشیم با موتور سیکلت‌های خود رکورد گیری بکنیم. ما موتور سیکلت را انتخاب کردیم تا بتوانیم به کوره راه‌ها دسترسی پیدا کنیم. اگر ما اتومبیل داشتیم به هیچ وجهی موفق نمی‌شدیم. الان در زندگی فعلی خود هم من و هم برادرم تعجب می‌کنیم که چه طور در آن دوران در شصت سال قبل این‌گونه برنامه ریزی کردیم که این قدر صحیح و دقیق بود. این حرف را بدون تعارف می‌گوییم. ما خیلی با مطالعه کار می‌کردیم. ما نقشه‌های تمام دنیا را مطالعه می‌کردیم. تمام جغرافیای جهان را. ما هنوز از مرز ایران خارج نشده بودیم ولی همه چیز را پیش بینی کرده بودیم. اگر ما اتومبیل داشتیم موفق نمی‌شدیم چرا که در کشورهای خاور دور خیلی از مسیرها، رودخانه‌های بزرگ و گذرهای آب افتاده وجود دارد که اتومبیل نمی‌تواند از آن‌ها عبور کند. رودخانه‌های خیلی جاها پل ندارند و کوره‌راه‌هایی که امکان عبور اتومبیل وجود ندارد.

از نظر دیگر هم، ما خیلی از جزایر مختلف دنیا را در مدت هفت سال دیدیم. ما موتور سیکلت‌هایمان را در قایق ماهیگیری می‌گذاشتیم و از رودخانه عبور می‌کردیم.

- **موتورهای شما برای حمل همه وسایل سفر، فیلم برداری، تجهیزات و اقامت شما کوچک نبود؟**

نه چون ما دو تا موتور داشتیم و موتورهای بزرگ بودند. پانصد سی سی بودند و ما خودمان آنها را از انگلیس وارد کردیم. هر طرف موتورهای ساک بزرگی وجود داشت و روی تک بند عقب هم صندوق داشتیم. لوازم عکاسی و فیلم برداری در یکی از این صندوقها جا می‌شد.

ما پنجاه عدد عکس پنجاه در شصت سانتی متری هم همراه داشتیم، بدون قاب. که آنها را کنار هم قرار داده بودیم و در ساک خود حمل می‌کردیم. عکس‌هایی از آثار تاریخی و هنر دستی و فرهنگی ایران. وقتی که در شهرها زندگی می‌کردیم به این وسیله ایران را معرفی می‌کردیم. این کار دو جنبه داشت. اول به این وسیله با مردم ارتباط برقرار می‌کردیم. می‌رفتیم به اداره اطلاعات آن شهرها. می‌گفتیم ما چه کسانی هستیم و با چه هدفی سفر می‌کنیم و الان دوست داریم یک نمایشگاه از آثار تاریخی و هنری ایران برپا کنیم که مردم استفاده کنند. خیلی هم استقبال می‌کردند. مثلاً در کشور فیلیپین برایمان یک جزوه از اطلاعات و عکس‌هایمان چاپ کردند، مجانی. خانم رئیس جمهور این نمایشگاه را افتتاح کردند.

این نوعی تبلیغات هم بود.

- **آیا در زمانی که شما سفر خود را آغاز کردید مسافران علاقه‌مند به نوع سفر شما زیاد بودند؟**

خیر در آن دوران اصلاً کسی سفر نمی‌کرد. خیلی تک و توک سفر می‌کردند. ماموریت‌ها اداری بود. مثلاً وزرا و سفرا در کشورهای مختلف جابه‌جا می‌شدند. ولی کسی که یک ساک یا کوله پشتش بیندازد و راه بیوفتد برای سفر اصلاً وجود نداشت. ما ضمن سفر این مسایل را می‌دیدیم. آمریکایی سفر می‌کرد ولی با اتومبیلش در خود ایالت متحده سفر می‌کرد برای دیدن ایالت‌های مختلف. مانند سفر ما را کسی انجام نداده است. من هیچ وقت نمی‌خواهم ادعایی داشته باشم ولی دوستانم در کشورهای مختلف همیشه می‌گویند که این سفر هیچ نظیری نداشته است.

دلیل اصلی علاقه مردم و مخصوصاً خارجی‌ها به سفر ما این است که سفر ما مربوط می‌شود به سال‌های دور گذشته. دورانی که کسی سفر نمی‌کرد.

- **شما جوانان در عصر حاضر را علاقه‌مند به سفر می‌بینید؟**

سفر کردن در آن دوران خیلی دشوار بود. یکی از دلایلی که باعث تعجب مردم است این قسمت است که در دو سه دهه اخیر که تکنولوژی به سرعت وارد کشور و خانواده‌ها شده است جوانان را بسیار بسیار تنبل کرده است. این تنبلی اصلاً حد ندارد. نمی‌توانم تصورش را هم بکنم. گاهی به جوانان می‌گویم: بابا بلند شو کوله‌ات را بینداز پشتت و

برو به مثلاً کویر لوت. برو قوم بلوچستان را ببین. ولی جوانان فعلی این کارها را نمی‌کنند. متأسفانه جوانان خیلی مصنوعی شده‌اند.

یک جوان الان انتظار دارد که اتومبیل داشته باشد. درسش را خوانده باشد. مدرک تحصیلی لیسانس یا فوق لیسانس را گرفته باشد. از خانواده مستقل شده باشد. موبایل‌های مختلف، تلویزیون و وسایل ارتباطی همه را باید تهیه کند. کسی که افتاد در این ماجرا هیچ وقت زمانی برای سفر پیدا نخواهد کرد. این مسایل هم مخصوص ایران نیست بلکه همه جای دنیا این مشکل وجود دارد.

- خیلی از جوانان اظهار می‌کنند که اگر در زمان حال همت کنند و قصد سفر در همان مسیر شما را بکنند، خیلی از آن چیزها دیگر وجود ندارند و از بین رفته‌اند. نظر شما در این مورد چیست؟

این فکر درستی نیست. این حرف منفی را خیلی از جوانان می‌زنند. ولی آخر دنیا که به آخرش نرسیده است.

- جوانان در حال حاضر از طریق اینترنت جستجو می‌کنند. مقالات و عکس‌های دیگران را می‌بینند و به همین بسنده می‌کنند.

بله می‌گویند در اینترنت دیدیم دیگر. حالا برویم آن‌جا چی چی را ببینیم؟

من همیشه به جوانان می‌گویم که باید یک مقدار در زندگی ریسک کرد. نباید یکنواخت زندگی کرد.

- جمعی از دوستان من چند وقت پیش با یک تور به آمازون سفر کرده‌اند. آن‌ها گفتند که در یک منطقه کنترل شده بوده‌اند. خیلی شیک و تر و تمیز زندگی کرده‌اند و غذای خوب خورده‌اند. فقط ظاهراً در آمازون بوده‌اند. منظور من این است که شاید آن تجربه ناب شما دیگر قابل دسترسی نباشد.

بله من قبول دارم که همه چیز به کلی عوض شده است. پانزده یا بیست سال پیش برادرم عبدالله به اصرار گروهی از افراد علاقه‌مند و در غالب یک تور دوباره به آمازون سفر کرد. گروه با قایق از راه پر پیچ و خمی به یک دهکده ماهیگیری وارد می‌شوند. به نزدیک قبيله-ای می‌رسند. ناگهان از دور می‌بینند که اهالی قبيله با دیدن آن‌ها شروع می‌کنند به در آوردن لباس‌هایشان. چون لباس‌های مردم عادی به تن داشته‌اند ولی اکنون باید برای این بازدیدکنندگان تازه از راه رسیده لباس بومی خود را به تن کنند. می‌دانید که خوردن میمون در بین ساکنان آمازون رسم است. همین‌طور که ما هم وقتی در بین این مردمان زندگی می‌کردیم میمون شکار کرده و خورده‌ایم. برادرم در سفر اخیرش دید که اهالی اکنون متمدن شده آمازون یک میمون خشک شده در دست دارند و ظاهراً روی آتش کباب می‌کنند. یعنی یک نمایش کامل.

الان دیگر مردم آمازون همه دارای موبایل هستند. ماسایها و دینکاهای جنوب سودان همه دارای موبایل هستند. دینکاهای اصلا لباس نمی‌پوشند. الان همین‌ها (آقای امیدوار به عکسی از ماسایها در دفتر کارشان اشاره می‌کنند.) دارند با سودان شمالی می‌جنگند با اسلحه‌های مدرن.

به هر حال جواب من به جوانانی که همچین سوالی می‌پرسند این است که: جوان این چه سوالی است که می‌پرسی تو می‌توانی از زاویه دیگری ببینی. لزومی ندارد که تو حتما همان چیزهایی که ما دیدیم ببینی. تو می‌توانی در زمینه‌های مختلف مطالعه و بررسی کنی. مثلا راجع به فسیل، گیاهان. برو به خاور دور راجع به ازدواج مطالعه کن. فیلم بگیر. عکس بگیر. ازدواج سنت زیبا و قشنگی است و همه هم علاقه‌مند هستند که در این مورد بخوانند و ببینند. هر کشوری هم در خاور دور سنت‌های متفاوتی دارد. جوانان باید بروید به قصد مطالعه و بررسی. نه برای تماشای خیابان‌ها. اگر انگیزه نباشد خسته کننده می‌شود. انگیزه کشش دارد و شما را به مقصد می‌کشاند. زمینه‌های مختلفی برای دیدن و مطالعه کردن وجود دارد. این زمینه‌ای خواهد شد برای ارتباط با مردم مختلف. از مردم سوال می‌کنید. دوست می‌شوید. شما را به مراسم خود دعوت می‌کنند. آن‌جا هم با عده‌ای دوست می‌شوید. شما را به خانه یا هر جای جالبی دعوت می‌کنند.

- یکی از دوستان خانم ژاله ابراهیمی که عید نوروز به استرالیا سفر کرده اند تعریف کردند که ابروجینیزها (بومیان استرالیا) را نزدیک شهر گلدکست از نزدیک دیده اند. انتظار داشتند که آن‌ها انسان‌های عجیب و غریبی باشند و به زبان خاص خودشان صحبت کنند ولی دیده اند که آن‌ها هیچ چیز عجیبی نداشته اند و به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند.

البته عده‌ای از آن‌ها را در کمپ‌هایی خارج از شهر نگه‌داری می‌کنند که البته کار درستی است. زندگی خوبی هم دارند در کمپ. این‌ها اگر در شهر باشند ناراحتی بوجود می‌آورند. این‌ها مشروبات الکلی می‌خورند و می‌خواهند کارهای سفید پوست‌ها را انجام بدهند ولی به غلط.

البته زمانی که ما آن‌ها را دیدیم بسیار عقب مانده بودند و بومی‌های هیچ جای دنیا این‌قدر عقب مانده نیستند. خیلی زندگی بدوی داشتند.

- خانم ابراهیمی تعریف کردند که شاهد مراسم اجرای موسیقی، رقص و آواز بومی‌ها بوده اند. در این مراسم همه چیز از طبیعت بود. مثلا رقصی به نام کانگورو که حرکات این رقص یادآور کانگورو بود. یا رقصی به نام یک پرنده خاص که حرکات این رقص یادآور حالات پرنده بود. رقص‌هایی بسیار نرم و روان که انگار بخشی از خود طبیعت بودند.

البته ابروجینیزها اصلا آدم‌های خشنی نیستند. وقتی نزدیک محل زندگی آنها می‌شدیم می‌دیدیم که اثری از آنها نیست. نیست و نابود می‌شدند. می‌رفتند در بوته زارها. می‌ترسیدند و قایم می‌شدند.

پیگمه‌ها (بومیان جنگل‌های کنگو) هم همین حالت را داشتند.

اتفاقا یکی از موسیقی‌های ضبط شده توسط ما همین موسیقی ابروجینیزها است که با سازی به نام "دی جی دو" نواخته می‌شد. من این ساز را دارم ولی به موزه نبرده‌ام.

- آیا علاقه شخصی به موسیقی دارید؟ تجربه شخصی در مورد نواختن ساز چطور؟

من قبل از سفرمان با موسیقی آشنایی داشتم. سه چهار سال قبل از سفرمان با اساتیدی کار می‌کردم و ساز ویولون را انتخاب کرده بودم. خودم ساز می‌زدم و خیلی هم مورد توجه بودم. ما خانوادگی به موسیقی علاقه داشتیم و موسیقی در خانواده ما ریشه داشت. برادرم هم ویولون می‌زد. در خانواده ما استادان بزرگی در این زمینه هستند.

قبل از سفرمان برای اینکه ما یک درآمدی برای خودمان درست بکنیم یکی از کارهایی که می‌کردیم این بود که من را معرفی کردند به تماشاخانه باربید. من آنجا پیش پرده می‌زدم. آخر سر پنجاه تومن به من می‌دادند. بعد از برنامه من رقاصها می‌آمدند. این کارها فقط برای پول نبود. برای تجربه بود. فقط جنبه مادی نداشت و فقط جنبه معنوی هم نداشت. بلکه جنبه‌های مختلفی داشت که من را به سمت خود می‌کشاند.

بعد از اینکه موسیقی را یاد گرفتم به این فکر افتادم که ساز را بسازم. ویولون را شروع نکردم ولی سنتور می‌ساختم. در طول دو سال هفتاد هشتاد تا دستگاه سنتور در خانه ساختم و فروختم. کار نجاری‌اش با نجار خیلی خوبی بود که برایم می‌ساخت ولی خیلی کارهای دیگر داشت مثل کوک و خرک و خراطی. نام سنتوری که من می‌ساختم نینوا بود. دو نفر یکی در خیابان لاله‌زار و یکی در میدان بهارستان سنتورهای من را می‌خریدند.

من همیشه از بچگی کاوشگر و جستجوگر بودم.

من خیلی عاشق موسیقی هستم. موسیقی به من روح ماجراجویی می‌داد. در زمان کودکی ما در خانه خود در چهار راه لشگر یک رادیو داشتیم. من می‌نشستم پای رادیو و موسیقی کلاسیک گوش می‌دادم. نوای آن به من انگیزه‌هایی می‌داد و من را می‌برد به فضاهای دیگری جز آن محیط خانه و خانواده.

- آیا در طی سفر هم از تجربه‌تان در موسیقی استفاده می‌کردید؟

ما از موسیقی استفاده می‌کردیم در کشورهای خاور دور. رادیوها که ما را دعوت می‌کردند بعد از مصاحبه اگر حرف از موسیقی

ایرانی می‌شد ما پیشنهاد می‌کردیم که موسیقی ایرانی را معرفی کنیم. برادرم عبدالله ضرب خوبی می‌زد.

- سازتان را با خود برده بودید؟

خیر ویولون را نبرده بودیم. ولی آنجا معمولا ویولون داشتند. این یک ساز بین‌المللی است. ما ضمن سفر هر جا که علاقه بود و محیط آماده بود ساز می‌زدیم.

مثلا در استرالیا ما چهار پنج صفحه بیرون دادیم به عنوان موسیقی ایرانی. نوار هنوز نیامده بود.

من صدای خوبی هم داشتم. الان هم سرود ملی خیلی از کشورها را حفظ هستم. مثل هند، اندونزی و ژاپن. اینها چیزهایی بود که آدم خودش را جا می‌کرد. مثلا اگر یک خارجی سرود ملی ما را برایتان بخواند شما خوشتان می‌آید. این علامت این است که او کشور ما را دوست دارد و به ما علاقه دارد. اینها نکات ظریف سفر کردن و با مردم زیستن است.

همیشه به کسانی که سفر می‌کنند یا می‌روند مهاجرت می‌گویم: که شما باید مثل آنها زندگی کنید نه مثل ما.

مردم کشورها به ما می‌گفتند که فکر نمی‌کردیم شما چنین طرز فکری داشته باشید و اینقدر پیش رفته باشید. تصور همه از ایران یک شتر بود و یک صحرا. مثلا در شمال فیلیپین که از اداره گردشگری ما را دعوت کردند، گفتند که ما هیچ وقت فکر نمی‌کردیم که شما مثل همه مردم غربی باشید. ما فکر می‌کردیم که شما با یک ابا و عمامه باشید. چون فقط مردم مذهبی نبودند که اینگونه لباس می‌پوشیدند. خیلی از شعرا و فیلسوفهای ایرانی مثل خیام ابا و عمامه داشتند.

- چگونه به فکر ضبط موسیقی ملل افتادید؟

همین دید ما از نظر موسیقی که در خون ما بود باعث شد اقدام کنیم به جمع آوری موسیقی ملل.

- آیا قبل از سفر خود را برای ضبط موسیقی آماده کرده بودید؟ از نظر اسباب و وسایل کار چطور؟

خیر بعد از این که کمی پیش رفتیم تصمیم به اینکار گرفتیم. اسباب و وسایل را هم بعدا در استرالیا تهیه کردیم. یک دستگاه ضبط خیلی قدیمی بود که روی نوار ضبط می‌کرد. در آن زمان هنوز فیلم و عکس رنگی نیامده بود. فیلم ما از ابروجینیزها هم سیاه و سفید است. ما هشت ماه در استرالیا زندگی کردیم و در اواخر این مدت بود که عکس رنگی هم آمد ولی هنوز فیلم نیامده بود.

- چگونه به قبایل نزدیک می‌شدید و ارتباط برقرار می‌کردید؟

ما یک دفعه نمی‌رفتیم بین مردم قبایل. مدتی دور می‌ماندیم. بعد باربرها یا کسی را می‌فرستادیم که برود و برایشان هدایا ببرد تا علاقه‌مند به دیدن ما بشوند. بعد خیلی یواش یواش و با احتیاط بین آن‌ها می‌رفتیم. ما زود عمل نمی‌کردیم و صبر می‌کردیم.

- آیا همه قبایل موسیقی محلی داشتند؟

بله هر کسی موسیقی دارد. موسیقی در نهاد انسان است. این در سایر موجودات هم هست. مثلاً پرنده که می‌خواند برای کی می‌خواند؟ برای دلش می‌خواند.

امکان ندارد که موسیقی از نهاد انسان فراموش بشود.

- چه تفاوت‌هایی بین سنن موسیقایی مردم کشورهای مختلف دیدید؟

هر نوایی با نوای دیگر فرق می‌کند. نوای موسیقی مربوط می‌شود به محیط و منطقه جغرافیایی.

مردمانی که در سرزمین‌های مسطح زندگی می‌کنند مثل صحرا نشینان، موسیقی ملایم و کشیده‌ای دارند. صحبتشان هم کشیده است. حتی در ایالات متحده در جنوبش مثل تگزاس و آریزونا که خشک است موسیقی محلی هم کشیده است ولی اقوامی که در منطقه کوهستانی زندگی می‌کنند موسیقیشان دارای ریتم است. همان‌طور که شمرده شمرده در کوه‌ها راه می‌روند صحبت کردنشان هم محکم‌تر است و موسیقیشان هم دارای ریتم است.

همه موجودات بسته به منطقه و محیط جغرافیایی خود رشد کرده‌اند. آنی که در صحرا بود به روشی زندگی کرد و آنی که در جنگل بود موجودات دیگری شد با فرم دیگری. مثلاً چرا آفریقایی‌ها سیاه هستند و ما سفید هستیم یا اروپای شمالی سفیدتر هستند. البته ده هزار یا پانزده هزار سال طول کشید تا آفریقایی‌ها به این رنگ در آمدند. این اثر محیط زیست است. (آقای امیدوار به عکسی از ماسایی‌ها اشاره می‌کنند.) چرا این‌ها قدشان بلندترین است و چرا پیگمه‌ها در منطقه جنگل‌های ایتوری در کنگو کوتاه‌ترین مردمان دنیا هستند. یعنی صد وسی ساتی متر. همه این‌ها به دلیل محیط و منطقه جغرافیایی است. ماسایی‌ها در جایی در شرق آفریقا زندگی می‌کنند که منطقه بازتر است، آفتابی است و مواد غذایی هم هست. آب‌های شیرین سطحی هست. معادنی که به دست می‌آورند. همه این‌ها در رشد فکری، ذهنی و جسمی هر موجودی تاثیر می‌گذارد.

مثلاً ماسایی‌ها از دوران خیلی قبل گاوهای وحشی را رام کرده بوده‌اند و گاودار بوده‌اند. آن‌ها شیر گاو را با خون گاو قاطی می‌کنند و می‌خورند. شیر را شب می‌دوشند و در کدو‌هایی که برای این کار ساخته و تزیین شده‌اند با خون گاو قاطی می‌کنند و صبح می‌نوشند. این کدوها در موزه موجود است.

مثال دیگر اسکیموها هستند. وقتی فوک‌های دریایی را شکار می‌کنند قبل از اینکه منجمد بشوند همان جا در یخ و برف آن را می‌شکافند و جگرش را داغ داغ می‌خورند.

موسیقی هم بستگی به محیط جغرافیایی و مردمی که آنجا زندگی می‌کنند دارد. مثلا موسیقی آفریقایی‌ها دارای ریتم است. چون زندگی آن‌ها یک فرم دیگر است. یعنی در جنگل و وحشی است. فشرده است. ماسایی‌ها نه. به این شکل است:

آآآآآ دی آآآآآ

آآآآ آ او او او او

مثلا موسیقی پیگمه‌ها وقتی در مراسمی که دندان تیز می‌کنند چه ریتمی دارد. این مراسم برای ورود جوانان دختر و پسر به سن بلوغ انجام می‌شود در سن حدود پانزده سالگی.

مثلا مردمی که در حاشیه کویر زندگی می‌کنند. مثل سمنان. من رفته بودم سمنان. رفتم در یک مغازه و گفتم: آقا یک کیلو از این انارت بده ببینم. گفت: آقا چرا داد می‌زنی.

مردمان کویر مردمی ملایم هستند. مردمان جنوب ایران مثل یزد و میبد مردمی بسیار زحمت کشیده هستند. خیلی سخت زندگی را ساخته‌اند و به همین دلیل ما می‌گوییم خسیس هستند. خیلی مردمان خوبی هستند.

- آیا نواختن موسیقی همیشه همراه با آواز بود؟ رقص چطور؟

بله اکثرا موسیقی هر قوم و قبیله‌ای همراه با خواندن است. هر انسانی ساز، خواندن و رقص را دوست دارد.

- موسیقی زنانه چه‌طور؟ آیا زن‌ها هم می‌خوانند و ساز می‌زنند؟

بله البته. موسیقی در نهاد انسان وجود دارد. در ژن انسان است. حتی سایر موجودات هم این حس را درون خود دارند و آواز می‌خوانند. از خودشان صدایی برای تنوع و موسیقی ایجاد می‌کنند. مثلا شغال هم می‌خواند. سگ هم می‌خواند.

مثلا اسکیموها هم در آن شرایط قطبی می‌رقصند و سازشان مثل داریه بود.

- مثل دف؟

زنده باد مثل دف. دف هم از آن‌ها گرفته شده.

یکی دیگر موسیقی ساز "گملنگ" متعلق به اندونزی است. صدای آن مثل زنگ است.

گنگ گلنگ دنگ دنگ

- نقش مذهب در موسیقی ملل چیست؟

مذاهب هم وقتی آمدند یک فرهنگ موسیقی دیگری با خود آوردند. موسیقی ایرانی هم موسیقی مذهبی است. حتی تلاوت قرآن.

مثلا در هند موسیقی بر مبنای مذهب و معتقدات مذهبی بوجود آمده است. اعتقاد دارند که در معابدشان باید رقص و موسیقی باشد.

در سالهای اخیر مسیحیت هم در کلیسا ساز و آواز وارد کرده است. برای اینکه موسیقی روح می‌دهد. خستگی را از بین می‌برد و نشاط آور است. چیزی نیست که قابل پنهان کردن باشد. امکان ندارد بتوانیم آن را پنهان کنیم.

- آیا مردمان بومی مذهبی بوده‌اند؟ یعنی پیرو چیزی بوده‌اند؟

بیشتر قبایل پیرو هیچ یک از مذاهب امروزی دنیا نیستند.

- بت پرستی چطور؟ یا پرستش یک چیز مشخص؟

خیر. بت پرستی که خیر ولی به روح معتقد بودند. مثلا ابروجینیزها به روح پلید و روح خوب معتقد بودند. مثلا اگر یک ابروجینیز دوقلو می‌زایید، یکی از بچه‌ها را از بین می‌بردند. چرا که معتقد هستند که روح پدر بزرگ نمی‌تواند دو تا باشد.

- یعنی روح پدر بزرگ آمده در آن بچه و فقط می‌تواند در یک بچه حلول کند؟

بله.

و اگر مادری ابروجینیز بچه‌اش می‌مرد آن را حمل می‌کرد تا اینکه پوسیده شود و از بین برود و آن وقت استخوان‌های او را روی درختی جایی می‌گذارند.

به هیچ چیزی جز این روح معتقد نبودند.

- آیا محتوای معنایی این آوازاها را می‌پرسیدید؟

بیشترش "تو رو دوست دارم" بود.

- جدیدن که "دیگه تو رو دوست ندارم" هم جزئی از اشعار ما شده است.

- آیا موسیقی‌ها همراه با مراسم و آیین خاصی انجام می‌شد؟ یا فقط جنبه تفریح داشت؟

بله حتی خود مراسم هم اگر به دلیل آیینی بود مردمان با صدای ساز شادی می‌کنند و می‌رقصند. مثل مراسم دندان تیز کردن. برای این- که آن بچه زیاد احساس درد و وحشت نکند. تا اینکه مثلا بچه را ببرید توی یک اتاق که تنها باشد با شخصی که دندان تیز می‌کند یا همین مراسم ختنه سوران خودمان.

مثلا در خاور دور و آسیا موسیقی نود درصد آیینی بوده است.

- یعنی این کار نوعی همراهی است.

بله.

مثلا مردمان دهکده‌ای در شمال غرب آنگولا طی مراسمی بچه را روی دست می‌انداختند بالا حدود سه متر پنج متر. بعد چاقویی را به سمت بالا رو به بچه نگه می‌داشت. این بچه صاف برمی‌گشت پایین. در بیست سانتی متری از چاقو آن را خم می‌کرد و بچه می‌افتاد روی بازوهای او. آن‌ها مسلمان بودند و این مراسم با ریتم و موسیقی انجام می‌شد. فیلم این مراسم در فیلم ما هست.

این مراسم یک ورزش و سرگرمی بود و هیچ بستگی به مذهب نداشت.

چند وقت پیش برنامه‌ای را در تلویزیون دیدم از مردم آنگولا. دختران و پسران با لباس‌های شیک و رنگارنگ امروزی با هیجان می‌رقصیدند. بسیار تعجب کردم از تغییراتی که در همه دنیا بوجود آمده است. این قوم قبلا برهنه بوده‌اند و لباس به تن نمی‌کردند.

همین تغییرات هم قشنگ است.

- آیا رقصشان همان رقص قدیمی بود؟

ممکن است تغییراتی کرده باشد. موسیقی و خواندن هم مثل همه ابزار زندگی قابل تغییر و تنوع است.

- بحثی که الان مطرح می‌شود این است که ما چیزی داشته‌ایم به نام میراث موسیقی. رقص و موسیقی قدیم این ملل زیبا بوده است ولی الان چیزهای دیگری دارد وارد می‌شود. ما چگونه باید این میراث را حفظ کنیم؟

باید معرفی بشود. تنها و تنها راه، مدیریت صحیح برای معرفی این موسیقی است برای نگه‌داری از این موسیقی با یک تغییری نه آنچنانی. ولی پایه باید همان باشد. شعر تغییر می‌کند. صدا و کمی نت تغییر می‌کند. تغییراتی باید حاصل بشود. از دوران قبل، از دوران بچگی ما تا مثلا زمان بیست سالگیمان موسیقی ما هم اصالت خود را داشت ولی تغییراتی هم حاصل شده است.

- پس شما معتقد هستید که موسیقی یک روح زنده ای دارد و ما باید بگذاریم این روح زنده باشد. که ریشه اش در موسیقی گذشته است.

بله ریشه باید موسیقی گذشته باشد و باید اجازه تغییرات را هم بدهیم. شعر هم تغییر می‌کند. ما اگر بخواهیم تعصب به خرج بدهیم بی‌خود است. تعصب بی‌خودی خیلی بد است. ما اگر بخواهیم بگوییم موسیقی اصیل باید به همان فرم بماند اشتباه است.

شما به هر نقطه ای از دنیا که بروید هر قومی را که ببینید صد در صد موسیقی اش تغییراتی کرده است. زمینه و پایه همان است ولی تغییراتی هم بوده است.

من خودم اصیل‌ترین موسیقی‌ها را موسیقی هندی می‌دانم. موسیقی نام حیوانی بوده به نام موسیقار.

قبلا ویولون نداشته ایم. از ابتدایی‌ترین سازها پوست لاکپشت بوده است و هنوز بومی‌ها از این ساز استفاده می‌کنند. مرجان دریایی هم به عنوان ساز استفاده می‌شده است. حتی کمانی است که یک نخ به آن وصل است از جنس پوست تابیده که به آن فوت می‌کنند و صدایی ایجاد می‌شود.

مثلا تنبور یا سیتار یا آن ارگ بادکنکی از دو هزار سال قبل که نبوده است. همیشه که نبوده است. من نمی‌دانم قبلا چی بوده است ولی می‌دانم صد در صد این نبوده است. یک چیز عقب افتاده‌تری بوده است که رشد کرده. بنابر این ما نباید خیلی تعصب به خرج بدهیم که حتما باید کار هزار سال قبل را انجام بدهیم چون این کار عقب می‌افتد.

انسان‌ها هم از نظر رشدی رو به تکامل هستند. انسان‌هایی که مثل من در آن زمان متولد شده‌اند به هوشمندی شما نیستند یا بچه من به هوشمندی من نیست. این خیلی طبیعی است. هرچه جلو می‌رویم بچه‌های جدید هوشمندتر هستند.

ضمن این‌که اصالت فرهنگ خودمان را حفظ می‌کنیم پایه‌های آن را داشته باشیم ولی توجه داشته باشیم که یکنواخت نشود. چون انسان‌ها زده می‌شوند.

- آیا در قبایل فقط شخص خاصی که تخصص دارد ساز می‌زند یا آواز می‌خواند؟ یا همه افراد قبیله ساز می‌زنند یا آواز می‌خوانند؟ به صورت فردی یا گروهی؟

نه همه نمی‌توانستند ساز بزنند. شخص خاصی بود که علاقه نشان می‌داد. حتی اگر من هم علاقه نشان می‌دادم و کنار آن‌ها ساز می‌زدم نمی‌گفتند تو زن. آزادی آن‌ها خیلی بیشتر از ما است. شعور آن‌ها در بعضی موارد خیلی بالاتر است.

- آیا این شخص حالت روحانی دارد؟ مثلا رییس یا جادوگر قبیله باشد.

نه این شخص حتما روحانی نیست ولی خیلی از موسیقی‌ها را رده‌های بالای قوم اجرا می‌کردند. جادوگر قبیله هم حاکم بر همه افراد قبیله بود. جادوگر می‌خواهد نیروی معنوی خود را به همه ثابت کند. مثلا بیماری را فوراً شفا بخشد. من دیدم که جادوگری برای شفای یک مریض بد حال جوانی را فرستاد که تو برو یک استخوان پای راست یک شامپانزه را بیاور تا من این مریض را خوب بکنم.

- داستان نوخود سیاه.

بله نوخود سیاه. این فرد می‌رفت و نمی‌توانست آن چیز را پیدا بکند. جادوگر به او می‌گفت چون تو نتوانستی آن استخوان را پیدا کنی این مریض از بین رفت. همه را می‌ریخت سر آن فرد که قدرت خود را از بین نبرد. ولی اکثراً در آفریقا و آمازون که دسترسی به طب وجود نداشت این نیروهای مثبت و منفی کار می‌کرد. این صحنه‌ها در فیلم ما هست. جایی در قبیله "یاگوا" بچه‌ای مریض می‌شود و بعد رییس قبیله بچه را می‌گیرد، می‌مکد و فوت می‌کند توی جنگل. یا اینکه سیگار می‌کشید، داد می‌زد و می‌آمد دست می‌مالید بچه را و او را می‌مکید و تا حدی هم در بعضی مواقع موثر بود.

من به انرژی مثبت و منفی اعتقاد دارم و چنین چیزی واقعا وجود دارد. حتی وقتی سازی نواخته می‌شود و مردم به همراهی دست می‌زنند این دارای انرژی مثبت است. این انتقال انرژی است.

- مثلا مردمان هند اعتقاد دارند که صدا انرژی منفی را از بین می‌برد. حتی صدای دست زدن. در خیابان راننده‌ها بی‌جهت بوغ می‌زنند. پشت تاکسی‌ها نوشته بوغ بزنیید.

بله اعتقاد دارند که شیطان از این صدا فرار می‌کند. در تبت هم مردم وقتی در راه‌های کوهستان حرکت می‌کنند سازی دارند که یک دایره کوچک است و این ورو آن ورش پوست است. یک منگوله هم این ورو آن ورش دارد. آن را می‌چرخانند.

دارارارا

دارارارا

صدا می‌کند. برای این که ارواح پست و حقیر را دور کنند. روح خوب را احضار می‌کنند.

به نظر من معتقدات مردم را نباید زیر سوال برد. شاید روزی خودشان متوجه روش دیگری بشوند ولی باید بگذاریم مردم معتقدات خود را حفظ کنند.

- چند نوع از سازهای بومی در موزه شما یا در مجموعه شخصی شما موجود است؟

- دقیق به خاطر ندارم ولی چهار پنج عدد باید در موزه باشد و چند عدد هم در دفتر کارم دارم. (آقای امیدوار به سازی که بر دیوار آویخته شده اشاره می‌کنند.) مثلاً این ساز که می‌بینید بوریمبا است. متعلق به شمال شرق برزیل. ساز خیلی جالبی است ولی از وسیله مدرنی هم در آن استفاده شده، سیم.

- ساز دیگری هم از آنگولا در موزه دارم که خیلی جالب است. از نی خم شده درست شده و سیم‌های آن از خود نی است. پرده‌ها را هم با نواری از خود نی درست شده است. نام این ساز را الان به یاد ندارم.

- آیا بومی‌ها راحت این سازها را به شما می‌دادند؟

بله. ما در اضاى این وسایل به آن‌ها سیگار، کبریت یا نمک می‌دادیم.

- حفظ کردن و حمل این اشیا برای شما سخت نبود؟

نه ما آن‌ها را با خود نمی‌آوردیم. پست می‌کردیم. الان در موزه یک تن وسایل هست. خیلی هم وسیله در انبار خود دارم. اشیاى خیلی ارزشمند را به موزه نمی‌دهم چون از نحوه نگهداری آن‌ها در موزه راضی نیستم. حتی گاهی با مدیر موزه دعوا می‌کنم. الان یک سال و نیم است که به خانم مدیر موزه می‌گویم در این قفسه‌ها را گاهی باز کنید گوش نمی‌کنند. چون کلیددار کسی است و امین اموال کس دیگر و از این نوع مشکلات.

- واکنش مردم محلی به ضبط موسیقی توسط شما چه بود؟ آیا از کار شما جلوگیری می‌کردند؟

بله چنین صحنه‌هایی در فیلم‌های ما هست. ما خیلی اصرار داشتیم که در برگذاری سنت‌ها آنان شرکت کنیم.

- آیا مردمان قبایل متوجه می‌شدند که شما دارید فیلم می‌گیرید؟

بعضی مواقع نمی‌فهمیدند که ما چه می‌کنیم. گاهی هم عکس‌ها را نشانشان می‌دادیم که خیلی تعجب می‌کردند.

- آیا صدای همه سازهای موجود در موزه را به صورت ضبط شده دارید؟

نه متأسفانه. خیلی کارها باید در سفر ما انجام می‌شد که امکان نبود. محدودیت کارهای ما خیلی زیاد بود. ما فیلم‌برداری را از آینجا شروع نکردیم ولی من از ده سالگی با دوربین‌های قدیمی آگفا استفاده می‌کردم چون علاقه داشتم. تا دوران کوهنوردی‌ها و بعد از آن. ولی در استرالیا که بودیم دوربینی تهیه کردیم برای فیلم-

بررداری از ابروجینیزها. من رفتم به دانشکده هنرهای زیبای سیدنی برای کلاس آزاد فیلم‌برداری. البته این در نهاد من بود. الان هم عکاس‌های معروفی می‌آیند و از عکس‌ها و فیلم‌هایی که من گرفته‌ام تعریف می‌کنند. چیزهایی هست که باید در نهاد انسان باشد.

بعدها هم دوربین پیشرفته‌تر سوییسی تهیه کردیم که کوکی بود چون دوربین ما باید کارساز باشد ولی مختصر و جمع و جور. نمی‌توانستیم یک دوربین بزرگ برداریم، ریل برداریم برای دوربین استفاده کنیم.

- موسیقی‌های ضبط شده توسط شما به چه صورتی به مردم کشورمان عرضه شد؟

یک سی دی به نام "ره آورد" که توسط کانون فرهنگی هنری بتوون تهیه شده است. من این کار را به خاطر پول نکردم بلکه از روی علاقه بود.

- الان چند قطعه از موسیقی‌های ضبط شده توسط شما در دست است؟ فیلم از اجرای موسیقی چطور؟

این سی دی شامل سیزده قطعه موسیقی است از کشورهای: برزیل- آنگولا- زنگبار- سیلان- استرالیا- افغانستان- پاناما- اندونزی- مالزی- آفریقای جنوبی- تاهیتی

فیلم‌هایی هم تهیه شده که در سی دی‌های فیلم ما موجود است. مثل اسکیموها، پیگمه‌ها و آفریقای‌ها.

ما تا جایی‌که امکان داشت موسیقی محلی مردمان را ضبط می‌کردیم ولی مقدار زیادی از این موسیقی‌های ضبط شده بر روی نوار خراب شد.

- آیا جایی بود که امکان این کار وجود نداشت؟

بله در قطب شمال بین اسکیموها در دمای شصت درجه زیر صفر دستگاه‌های ما کار نمی‌کرد.

- این مجموعه از چه راهی قابل تهیه است؟

سی دی‌های مربوط به موسیقی و فیلم و همین‌طور کتاب سفرنامه در موزه برادران امیدوار واقع در کاخ سعدآباد قابل خرید برای علاقه‌مندان است.

- در حال حاضر به چه کار و پروژه‌ای مشغول هستید؟

در حال حاضر مشغول ترجمه کتابمان "سفرنامه برادران امیدوار" به زبان انگلیسی هستم. ترجمه تقریباً تمام شده و در مرحله صفحه آرایی است. این کتاب به زبان فارسی نوشته شد و قبلاً به زبان اسپانیایی هم ترجمه شده است.

کتاب فارسی توسط انتشارات جمهوری چاپ شده و در کتاب فروشی‌ها موجود است.

در پایان از شما آقای امیدوار تشکر می‌کنم بابت زمانی که در اختیار ما قرار دادید.

سحر عشقی ثانی

با همراهی ژاله ابراهیمی

تهران - 1391/3/17